

چارچوبی برای مطالعه دلایل ایجاد و گسترش اندیشه و رفتار تروریستی (با تأکید بر داعش)^۱

حدیث اقبال*



چکیده

در این پژوهش در پاسخ به پرسش از نحوه شکل‌گیری اندیشه و رفتار تروریستی، نظریه «شناخت اجتماعی»^۲ به‌عنوان چارچوبی برای مطالعه نحوه شکل‌گیری و تبیین علّی رفتار تروریست‌ها، با تأکید بر گروه تروریستی داعش مطرح شده است. این نظریه بر مبنای تعامل فرد با محیط و با طرح موضوع‌هایی

۱. این مقاله برگرفته از یک طرح پژوهشی با عنوان «بررسی خاستگاه شناختی و مدل ذهنی گروه تروریستی داعش و راهبردهای مداخلاتی نفوذشناختی» مصوب مرکز علوم شناختی صدر (وزارت دفاع و پشتیبانی نیروهای مسلح) است.

* (نویسنده مسئول) عضو هیئت علمی دانشگاه علوم انتظامی امین

(hadis.eghbal@yahoo.com)

تاریخ تصویب: ۱۳۹۶/۵/۸

تاریخ دریافت: ۱۳۹۵/۱۱/۶

پژوهشنامه علوم سیاسی، سال دوازدهم، شماره سوم، تابستان ۱۳۹۶، صص ۳۳-۵۹

2. Social Cognition

مانند «خاستگاه شناختی»، «سبک‌های شناختی»، «الگوهای شناختی» و «ظرفیت شناختی» به بررسی «زبان»، «خاستگاه زیستی-روانی»، «سازه‌های ذهنی» و «فرهنگ اجتماعی» پرداخته و چارچوب شناختی تروریست‌های داعش را ریشه‌یابی می‌کند. در این پژوهش که از سنخ پژوهش‌های اکتشافی است، از روش توصیفی-تحلیلی استفاده شده است. ابتدا با جمع‌آوری اطلاعات از منابع کتابخانه‌ای، اسنادی و گزارش‌های علمی، چارچوبی فراهم شده و سپس، «الگوی نظری» ارائه می‌شود. این الگوی نظری با نگرشی جامع (شامل جنبه‌های روانی، سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، و فرهنگی)، می‌تواند در بررسی نحوه شکل‌گیری ذهنیت تروریستی و راهبردهای نفوذشناختی کاربرد داشته باشد.

واژگان کلیدی: شناخت، داعش، خاستگاه شناختی، شناخت اجتماعی



مقدمه

مطالعات فراوانی درباره رفتارهای تروریستی، شناخت تروریست و شکل‌گیری تروریسم در رشته‌های مختلف روانشناسی، علوم اعصاب‌شناختی، روانشناسی سیاسی، جامعه‌شناسی، و علوم سیاسی انجام شده است و در بیشتر آن‌ها، رفتارها و دلایل آن تشریح شده است. درک و تبیین ریشه‌های شکل‌گیری تروریسم و تروریست در هریک از این رشته‌ها، به مطالعه تک‌عاملی منجر شده است. حتی اگر اشاره‌ای به این نکته نداشته باشیم که بیشتر مطالعات انجام شده به گونه‌ای جدی نقد شده‌اند و نتوانسته‌اند رویکرد جامع و راهگشایی به مسئله زمینه‌های شکل‌گیری تروریسم داشته باشند، موضوع درماندگی از توقف رشد تروریسم و تروریست‌های متنوع، نشان‌دهنده عدم درک جامع، بین‌رشته‌ای، و واقعی دلایل شکل‌گیری و رشد روزافزون چنین پدیده‌ای است. حجم ابهامی که در مورد رفتارهای بسیار عجیب تروریست‌های نوین وجود دارد، نیاز به شکل‌گیری تحرک علمی جدیدی برای گره‌گشایی از این موضوع را نشان می‌دهد. معروف‌ترین گروه تروریستی موجود با نام دولت اسلامی عراق و شام توانسته است در تولید و بازتولید گفتمان خود موفق شود. تاکنون کتاب‌ها و مقاله‌های فراوانی در مورد ویژگی‌های این گروه و دلایل شکل‌گیری و عملکرد آن نوشته شده است که از آن جمله می‌توان به کتاب «داعش» اثر فواز جرجیس (۲۰۱۶) از دانشگاه پرینستون، «خلافت داعش» اثر هیثم مناع (۲۰۱۵)، «ده روز با داعش از درون دولت اسلامی» اثر یورگن تودنهورفر (۲۰۱۶)، «دولت اسلامی: ریشه‌ها، توحش، آینده» اثر روزنامه‌نگار و نویسنده عرب، عبدالباری عطوان (۲۰۱۵)، کتاب «داعش، خشونت شرقی و نقد عقل فاشیستی» به نگارش بختیار علی (۲۰۱۶)، کتاب «داعش و آینده جهان» اثر عبدالرحمن البکری (۲۰۱۵)،

کتاب «داعش: برگشتن مجاهد» اثر خبرنگار انگلیسی، باتریک کوکبیرن (۲۰۱۵)، کتاب «داعش و اخواتها» (خواهرانش) اثر محمد علوش (۲۰۱۵)، و کتاب «جهان داعش» اثر کارشناس امنیتی، هشام الهاشمی (۲۰۱۴) اشاره کرد. در این کتابها انواع عملکرد این گروه و دلایل شکل‌گیری و اهداف آن بررسی شده است، اما به‌نظر می‌رسد هنوز درک مشترکی از چرایی شکل‌گیری رفتارهای آنان وجود ندارد و برخی با سطحی نگریستن به موضوع، بدون درک عمیق منشأ شکل‌گیری شخصیت و رفتار تروریستی و عدم درک محیط پرورش‌دهنده آن، موضوع را مبهم‌تر کرده‌اند و این نتیجه‌ای است که در برخی از آثار نگاشته‌شده توسط غربی‌ها که از دور به موضوع نگریسته‌اند، مشاهده می‌شود و این خود نشان می‌دهد که لازم است این پدیده به‌گونه‌ای عمیق‌تر و ریشه‌ای‌تر درک شود. بر مبنای همین مسئله در این پژوهش تلاش شده است که چارچوبی برای مطالعه دلایل شکل‌گیری شناخت این گروه ارائه شود.

۱. چیستی شناخت^۱ و نظریه شناختی

عناصر اصلی «نظریه شناختی^۲» از حوزه مطالعاتی جامعه‌شناسی «شناخت اجتماعی^۳» گرفته شده و مفهوم اصلی آن این است که تعامل افراد با محیطشان براساس چگونگی درک و تفسیر موضوع‌ها انجام می‌شود. بر همین اساس است که مردم، یک نقشه شناختی درونی از محیط اجتماعی بیرونی‌شان می‌سازند و این درک و دریافت‌ها است که به رفتار آنها شکل می‌دهد، نه واقعیت‌های عینی پدیده‌ها. داده‌های تجربی نشان می‌دهد که این برداشت و درک انسان از هر چیزی است که او را به واکنشی خاص وامی‌دارد. علاوه بر این، عوامل داخلی و خارجی‌ای وجود دارند که بر قصد و انگیزش انسان تأثیر مستقیم دارند. در این مورد دو عامل پردازش شناختی موجب بروز رفتارهای بسیار تهاجمی می‌شوند: (۱) ناتوانی فرد در یافتن راه‌حل‌های غیرتهاجمی (یا فقدان اعتمادبه‌نفس در مورد موفق بودن در

1. Cognition
2. Cognitive Theory
3. Social Cognition

کارهای غیرتهاجمی)؛ و ۲) حساسیت بالای ادراکی در برابر نشانه‌های تهاجمی و خصمانه محیط و در روابط بین‌فردی (داج، ۱۹۹۷: ۱۸۰-۱۷۱). به گفته کرنشا، اصول «شناخت اجتماعی» هم برای فهم تروریست‌ها و هم برای سازمانشان کاربرد دارد و «خاستگاه اقدامات تروریست‌ها، تفسیر ذهنی آن‌ها از جهان به‌جای واقعیت عینی است». تروریسم و تروریست‌ها منشاء حوادث بسیار مهمی در عصر کنونی هستند. در واقع، تروریسم از واژه «ترور» گرفته شده و به معنای «ترس و وحشت شدید» است. اعمال تروریستی مختلف با هدف ایجاد رعب و وحشت در گروهی از مردم و با انگیزه‌های سیاسی و ایدئولوژیکی علیه منافع دولت و ملت معینی انجام می‌شود. برداشت‌های سیاسی و محیط اجتماعی تروریست‌ها از طریق عقاید و نگرش‌های آنان، فیلتر می‌شود که تجربه‌ها و خاطرات آن‌ها را بازتاب می‌دهد (کرنشا، ۱۹۸۶: ۱۲).

در همین زمینه، ظرفیت شناختی به کارکردهای ذهنی از قبیل حافظه، توجه، تمرکز، زبان، و یادگیری، و پیش‌بینی نتایج برای رسیدن به استنباط‌های معقول می‌پردازد (لزاک، ۱۹۹۵). بسیاری از این عملیات، درون قشر جلومغزی (یک ناحیه به‌هم‌پیوسته بزرگ عصبی) انجام می‌شود که در بردارنده درک شرایط کنونی، موضوع‌های از پیش داده و از پیش‌یادگرفته‌شده و عواطف است که از طریق آن طرح و عمل منطبق با موضوع انجام شده و فعال می‌شود. در مقابل، ظرفیت مهار و محدود کردن تکانه‌ها و هم‌خوانی‌های رفتار فرد با انتظارات اجتماعی، به قشر و نترومدیال^۱ بستگی دارد، یعنی منطقه‌ای که درست در پشت چشم قرار دارد (گازانیگا، ۲۰۰۰؛ مسولما، ۲۰۰۰). سبک شناختی به راه‌های فکر کردن اشاره دارد که به گرایش‌ها، تعصب‌ها، و تمایلات در تصمیم‌سازی‌ها می‌انجامد و باعث می‌شود فرد بر موضوعی تأکید داشته باشد و یا موضوع دیگری را نادیده بگیرد.

سبک‌های شناختی بر رفتارهای تهاجمی رهبران سیاسی نیز تأثیرگذار هستند (ساترفیلد، ۱۹۹۸). تیلور و کوپل بر این نظرند که پیوستن افراد جوان به گروه‌های تروریستی، یک خطای اساسی است که براساس تعصب شناختی و شناخت

نادرست از انگیزه‌های واقعاً شیطانی و کسانی که آن‌ها را ظالم می‌نامند و به‌عنوان ظالم می‌شناسند، نشئت می‌گیرد (تیلور و کوپل، ۱۹۹۸). در همین مورد، سیدانویس مطالعه‌ای درباره سبک‌های شناختی تروریست‌ها انجام داده و مؤلفه‌های شناختی انواع مختلفی از افراط‌گرایان را آزموده‌اند تا میزان محافظه‌کاری، انعطاف شناختی، پیچیدگی شناختی و میزان تحمل وضعیت ابهام را در آن‌ها بسنجد. بر این اساس، آن‌ها به این نتیجه رسیده‌اند که افراط‌گرایان، دارای بیشترین «پیچیدگی شناختی» و «کمترین انعطاف شناختی» هستند. همچنین، افراط‌گرایان دارای «کمترین تحمل وضعیت ابهام» و متمایل و نیازمند به «یکپارچگی و قطعیت» در امور هستند (سیدانویس، ۱۹۹۸).

۲. خاستگاه‌های شناختی

براساس پژوهش‌های والترز، ارتکاب جرم، رابطه اندکی با توانایی عقلانی یک فرد دارد، بلکه تا حد زیادی با چگونگی شکل‌دهی تجربه فرد برای ایجاد «الگوهای شناختی» ویژه در ارتباط است؛ از این‌رو، «تعبیر» افراد از رویدادها و انجام رفتارها، مواردی است که هنگام شناسایی مجرمیت باید در نظر داشت. یاجلسن و سیم‌ناو از جمله نخستین پژوهشگرانی هستند که آشکارا بر پیوند شناخت و جرم تأکید کرده‌اند و بر این باورند که توانسته‌اند به کمک مصاحبه‌هایی که با مجرمان انجام داده‌اند به «الگوهای تفکری» که مشخص‌کننده تمام مجرمان است، دست یابند. این الگوهای تفکری بسیار زیاد هستند و از آن میان می‌توان به تفکر عینی، شکست در هم‌احساسی با دیگران، فقدان تصور درست از زمان، تصمیم‌گیری غیرمسئولانه و ادراک خویشتن به‌منزله قربانی، اشاره کرد (دادستان، ۱۳۸۷).

خاستگاه شناختی، به نحوه «درک و تفسیر» موضوع‌ها از سوی افراد و «منابع و ریشه‌های» شکل‌گیری این درک اشاره دارد. خاستگاه شناختی، مصدر پمپاژکننده «ذهنیت» است و برای درک کنش افراد باید به خاستگاه صدور و ساخت ذهنیت آن مراجعه کرد. برای تبیین این امر، نظریه‌های نظریه‌پردازان خلق‌گرا به اهمیت افراد به‌دلیل تأثیرگذاری معنادار ویژگی‌های روانشناختی آن‌ها بر رویدادها و پیامدهای واقعی توجه دارند (لاسلو، ۱۹۳۰؛ پاتل، ۲۰۰۴؛ فرانک، ۲۰۰۴). در چارچوب

نظریه‌های موسوم به موقعیت‌گرا در روانشناسی سیاسی به مسئله چگونگی شرطی شدن شخصیت سیاسی فرد از طریق انگیزه‌ها، واکنش‌ها، محرک‌ها و حمایت‌های انجام شده از سوی نهادهای اجتماعی می‌پردازند. تفاوت بین عوامل خلق‌گرا و موقعیت‌گرا به‌عنوان عوامل مؤثر بر رفتار، همواره موضوع مورد بحث در روانشناسی اجتماعی بوده است و اکنون نیز پژوهشگران برجسته این رشته از این تفاوت، بهره می‌گیرند. بسیاری از روانشناسان اجتماعی، از جنبه موقعیت‌گرایی این بحث انتقاد کرده‌اند، از سوی دیگر، بسیاری از افراد، به‌طور غریزی، خلق‌گرا به‌شمار می‌آیند. اینکه فکر می‌کنیم که هستیم در مورد جهان و نوع شخصیت خود به چه چیزی باور داریم - تا حد زیادی بر رفتارمان تأثیر می‌گذارد و می‌توانیم با توجه به تفاوت‌های معنادار باورها و شخصیت‌ها به رفتار آن‌ها پی ببریم. در نظام‌های سیاسی و حقوقی، ما مسئول اعمال خود شناخته می‌شویم (میلگرام، ۱۹۷۴؛ اسکینر، ۱۹۴۸).

یکی از نظریه‌های خلق‌گرا که مدت‌ها در توضیح منبع شکل‌گیری تروریسم رواج داشته است، نظریه ناامیدی پرخاشگری است. نخستین بار جان دالرد^۱ و همکاران وی در کتابشان با عنوان «ناکامی و پرخاشگری» «خودشیفتگی پرخاشگری» این نظریه را در اواخر دهه ۱۹۳۰ مطرح کردند. این نظریه، رویکردی ساده و روشن دارد و در آن استدلال می‌شود که زمانی که فرد در رسیدن به اهداف خود ناکام بماند، پرخاشگر می‌شود. علاوه بر این، دالرد استدلال می‌کند که ناکامی، همواره سبب پرخاشگری می‌شود و پرخاشگری همیشه در نتیجه ناکامی به‌وجود می‌آید. در مورد تروریسم می‌توان گفت، انجام عملیات تروریستی، نوعی «جابه‌جایی» به‌شمار می‌آید (دالرد، ۱۹۷۰: ۳۶۹-۳۵۹). همچنین، فرد خودشیفته از اهمیت و اعتبار خود در جهان کاملاً مطمئن است. دیگران اغلب خودانگاره بالای چنین افرادی را درک نمی‌کنند. براساس این نظریه، این مسئله می‌تواند باعث ایجاد خشم ناشی از خودشیفتگی و پرخاشگری شود. بر مبنای این نظریه، افراد عضو گروه تروریستی داعش، از جمله رهبران آن، تا پیش از گرویدن به داعش، دچار نوعی توهم خودبزرگ‌بینی شده بودند؛ به این معنا که

احساس می‌کردند شایستهٔ موقعیت و منزلت اجتماعی فراتر از آنچه اکنون هستند، می‌باشند. بر این اساس، در پی کسب منزلت واقعی خود برآمده و از طریق تشکیل یا پیوستن به گروه‌های افراطی با اعمال خشونت علیه کسانی که به گمان خودشان عامل عقب‌ماندگی شان شده‌اند، سعی در تغییر شرایط به نفع خودشان می‌کنند. از سوی دیگر، این افراد اعتقادات و جهان‌بینی خود در مورد جهان پیرامون را عین حقیقت می‌دانند. در این راستا گروه داعش، برداشت ذهنی خود از دین اسلام را یگانه تفسیر حقیقی از اسلام معرفی می‌کند و هرگونه جهان‌بینی دیگری را کفر محض قلمداد می‌کند؛ بنابراین، آن‌ها به نوعی خودشیفتگی در تفسیرشان از جهان و انسان نیز مبتلا هستند که خود، منجر به اعمال خشونت علیه دیگران می‌شود (قناعتی پناه، ۱۳۹۵). موقعیت‌گرایان نیز چنین تحلیل می‌کنند که بسیاری از تروریست‌ها احساس می‌کنند که چاره‌ای ندارند جز اینکه مرتکب اقدام تروریستی شوند؛ به عبارت دیگر، آن‌ها احساس می‌کنند که در دام موقعیتی که در آن هستند، افتاده‌اند و مجبورند برای رسیدن به هدف خود، دست به اقدامات سیاسی خشونت‌بار بزنند (تیلور، ۱۹۹۴، ۹۰).

به نظر می‌رسد صرف مطالعه عوامل فردی و بیولوژیک یا توجه به عوامل موقعیتی نمی‌تواند به تنهایی تبیین‌کننده خاستگاه شناختی گروه تروریستی داعش باشد و شناخت این گروه نیازمند مطالعه‌ای چندوجهی است. اگر تنها به برخی ویژگی‌های روانشناختی یا اجتماعی بپردازیم، شناخت ناقص و بحث ناتمامی در مورد این گروه خواهیم داشت؛ برای مثال، اگر برای ارزیابی شناختی داعش تنها به الگوی نظری خلق‌گرا بسنده کنیم، پرسش‌هایی از این دست، بدون پاسخ خواهند ماند: ۱) چرا انسان‌های ناامید یا خودشیفته دیگر، داعشی نمی‌شوند؟ ۲) آیا در بین ۸ میلیارد نفر جمعیت جهان، تنها افراد داعشی ناامید یا خودشیفته هستند؟ ۳) چرا انسان‌های ناامید یا خودشیفته، عراق و سوریه را محلی برای پرخاشگری خود انتخاب کرده‌اند و تصرف خود را از کشورهای دیگر شروع نکرده‌اند؟ ۴) در بین اعضای داعش، افرادی دیده می‌شوند که دارای موقعیت‌های اجتماعی مناسبی بوده‌اند و به نظر نمی‌رسد که ناامید باشند؟ ۵) چگونه انسان‌های ناامید و خودشیفته تنها در پی اجرای اسلام سلفی (نه مسیحیت یا دین دیگری) هستند؟ ۶) چگونه می‌توان توجیه کرد که انسان‌های پرخاشگر و ناامید در مدت کوتاهی توانسته‌اند

سرزمینی به اندازه کشور عراق را تصرف کنند؟ (۷) چگونه می‌توان پذیرفت که انسان‌های بیمار روانی، بدون سلاح سنگین بتوانند در مقابل نزدیک به ۸۰۰ هزار نیروی ارتشی با پیشرفته‌ترین سلاح‌ها و تجهیزات، دوام بیاورند؟ (۸) این افراد چگونه توانسته‌اند تمام پیشرفت‌های بشری در زمینه امنیت را به چالش بکشند؟ و... در این پژوهش برای مطالعه خاستگاه شناختی گروه داعش از چارچوب جدیدی با عنوان «شناخت اجتماعی» استفاده شده است. این رویکرد از طیف رویکردهای تعاملی است که در «نظریه میدان» آمده است. کورت لوین^۱، روان‌شناس اجتماعی معروف، براساس فرمول $B=F(P,E)$ نظریه میدان را مطرح کرده است که طبق آن، شکل‌گیری یک شناخت و کنش و رفتار مبتنی بر آن شناخت، تابعی از تعامل میان شخص و محیط است. هنگامی که پرسیده شود چه عواملی تعیین‌کننده رفتار انسان هستند؟ روانکاوانی مانند فروید، عوامل درونی و فرایندهای روانشناختی و اندیشمندان سیاسی و اجتماعی، مانند مارکس، عوامل بیرونی و اجتماعی را مسئول می‌دانند، درحالی‌که لوین هر دو دسته عوامل را در تعیین رفتار انسان سهیم می‌داند (کریمی، ۱۳۹۳). اعتقاد لوین به اینکه عوامل درونی و بیرونی، هر دو بر افکار و رفتار انسان تأثیر می‌گذارند، صورت ابتدایی‌تر دیدگاهی است که امروزه به «چشم‌انداز تعامل‌گرا»^۲ موسوم است. او پژوهش‌های گسترده و فوق‌العاده‌ای را در زمینه روانشناسی اجتماعی انجام داد که ماهیت و حیطه بررسی این شاخه از روانشناسی را تا حد قابل توجهی گسترش داده است. نظریه «حوزه یا میدان» یکی از اصولی است که او برای توضیح و تفسیر رفتارهای اجتماعی مرتبط با خود و محیط مطرح کرده است. نظریه میدان بر مبنای این نظر اصلی لوین شکل گرفته است که می‌گوید، افکار انسان در نتیجه مشاهده اعمالی که در میدان قدرت او اتفاق می‌افتد، شکل می‌گیرد. او میدان را این‌گونه تعریف می‌کند: «کلیت واقعیت‌هایی که به‌طور دوسویه به هم وابسته‌اند و از هم تأثیر پذیرفته و بر هم تأثیر می‌گذارند. لوین برای شکل‌بخشی به نظریه‌اش، واژه «فضای زندگی» را آفرید که نمایانگر هر چیزی در میدان است که شخصیت فرد را تشکیل می‌دهد و با تغییرات

1. Kurt Lewin

2. Interactionist Perspective

در محیطی که او در آن زندگی می‌کند، دگرگون می‌شود. به سبب همین دگرگونی‌ها است که افراد در محیط‌ها و فضاها، افکار متفاوتی دارند. رفتار نیز تابعی از همین تغییرات در فضای زندگی است و براساس همین تغییرات شکل می‌گیرد. در این فرمول، شخص و محیط، متغیرهای مستقل از هم نیستند، بلکه متغیرهایی با وابستگی‌های متقابل به‌شمار می‌آیند. به عبارت دیگر، برای اینکه رفتار را پیش‌بینی کنیم، باید شخص و محیط او را به‌عنوان منظومه‌ای از عواملی در نظر بگیریم که با هم وابستگی متقابل دارند. در روانشناسی میدانی، شکل‌گیری افکار بر تغییر در فضای زندگی ناظر است. این تغییر، روانشناختی است و برحسب هوش فردی رخ می‌دهد. فضای زندگی شخص، جهان روانشناختی او، یا موقعیت حال و اکنون او است. این تعریف شامل شخص، محیط روانشناختی یا بخشی از محیط اجتماعی و مادی فرد است که به‌طور روانشناختی در یک لحظه خاص با او درگیر و مرتبط می‌شود، زیرا با اهداف او در همان لحظه خاص ارتباط دارد (شکرکن و دیگران، ۱۳۷۲). اعتقاد لوین به اینکه عوامل درونی و بیرونی هر دو بر افکار و رفتار انسان تأثیر می‌گذارند، صورت ابتدایی‌تر دیدگاهی است که امروزه به «چشم‌انداز تعامل‌گرا» موسوم است.

بر این اساس، در روانشناسی، دلایل شکل‌گیری فکری خاص و ایجاد شناختی جدید را هم عوامل درونی، یعنی صفت‌ها و ویژگی‌های فردی، و هم عوامل بیرونی، یعنی اثرات محیطی و شرایط اجتماعی فرد، می‌دانند. به عبارت دیگر، هم‌پوشانی دو کنش فردی و اجتماعی در متولد شدن یک پدیده خاص دخیل هستند؛ بنابراین، می‌توان گفت که چگونه زیست‌جهان عرب بادیه‌نشین و قبیله‌گرا از یک سو و رخدادها و منازعات بین‌المللی از سوی دیگر، به بیدار کردن غرایز ویرانگر افرادی در خاورمیانه و سایر نقاط جهان کمک کرده و منجر به شکل‌گیری نوعی سایکودرام در عراق و سوریه به‌نام داعش شده است (عبدالملکی، ۱۳۹۴: ۱۴۶-۱۴۷).

بر بنیاد نظریه‌های تعامل‌گرا، برای تبیین خاستگاه‌های شناختی بر گزاره‌هایی مانند «زبان»، «هویت و خویشتن»، «جهت‌گیری‌های روانی بر مبنای خاستگاه زیستی-روانی»، «فرهنگ اجتماعی»، «استعاره‌ها و گنجینه‌های تفسیری»، و «باورها و

نگرش‌ها» تأکید می‌شود؛ از این رو، رهیافتی چندوجهی است که برای تکمیل فرایند مطالعه، بر تنوع توجه‌ها و نقاط تمرکز تأکید دارد تا نتیجه نهایی بتواند تبیین کامل‌تری را از خاستگاه شناختی این گروه ارائه دهد.

دلایل بسیاری وجود دارد که نشان می‌دهد روانشناسان باید به زبان توجه کنند. زبان در تمام فعالیت‌های انسانی و اجتماعی، نقش محوری دارد. روشن کردن این مطلب، آسان است. تصور کنید که انتقال عقاید پیچیده، بدون زبان چگونه ممکن خواهد بود. علاوه بر این، زبان تنها یک رمز و نشانه برای ارتباط نبوده و از فرایندهای تفکر و استدلال نیز قابل تفکیک نیست. از آنجاکه زبان، اساسی‌ترین و فراگیرترین شکل تعامل بین افراد است، پس مطالعه آن نیز وابسته به روانشناسی است. ما بخش عمده زندگی خود را در تعامل و صحبت با دیگران می‌گذرانیم. بسیاری از مسائل اجتماعی، از یک سو و ماهیت فرهنگ از سوی دیگر، از ماهیت «خود» برمی‌خیزند؛ بنابراین، امکان ندارد که بتوانیم آن‌ها را از موضوعات زبانی و نقشی که در روابط انسانی دارند، جدا کنیم. با وجود اهمیت زبان، این موضوع همواره مورد علاقه روانشناسان نبوده است (پاتر و ودرل، ۱۹۸۷). رویکردهای شناخت‌گرای زبان، زبان شفاهی و مکتوب را بازتابی از جهان خارج یا محصول بازنمایی‌های ذهنی این جهان به‌شمار می‌آورند و در چارچوب موردنظر این پژوهش، یعنی شناخت‌شناسی اجتماعی، زبان شفاهی و مکتوب را که برساخته می‌شود، برای تبیین ریشه‌های کنش انسانی-اجتماعی به‌کار می‌گیرند. در این چارچوب، کاربرد زبان و موارد وابسته به آن، گفتمان نام دارد؛ گفتمان، شکلی از زبان و کاربرد آن است که ساخت تاریخی و اجتماعی پیدا کرده است. این ساخت تاریخی و اجتماعی است که امکان برقراری گفت‌وگوی میان‌فردی و مفاهمه اجتماعی را فراهم می‌کند. گفتمان‌ها، قالب‌های وسیع زبانی به‌شمار می‌آیند که نه تنها گفت‌وگو را میسر می‌کنند، بلکه امکان فهم تاریخی و اجتماعی میان نسل‌ها، انتقال دانش از یک نسل به نسل دیگر، و شکل‌گیری فرهنگ و جامعه انسانی به‌شکل یک واحد منسجم و پویا را فراهم می‌کنند.

شناخت‌شناسی اجتماعی بر سه معنای موقعیتی تأکید دارد: نخست اینکه

مفاهیم، گرایش‌ها و مقوله‌های روان‌شناختی، درون تعاملات شکل می‌گیرند. در این

معنا، نگرش، باور و عقیده، سازه‌های ذهنی شناخته‌شده و بادوامی به‌شمار می‌آیند. این حوزه از مفاهیم به فرهنگ اجتماعی و هم‌ذات‌پنداری مربوط می‌شود. دومین معنا مربوط به «خویشتن و هویت فردی» است؛ در این معنا خویشتن، متشکل از هویت‌های فراوانی است که به‌شکل گفتمانی تأسیس شده‌اند. افراد، هویتشان را از طریق قرار دادن خود در متن‌ها و گفت‌وگوهای زندگی روزمره می‌سازند (دیویس و هری، ۱۹۹۰؛ هولوی، ۱۹۸۹؛ ۱۹۹۵). گفتمان‌ها فهم ما از واقعیت و همچنین، تصویری را که از هویت خودمان داریم، شکل می‌دهند. از این منظر، ذهن‌ها و خویشتن‌ها در فرایند درونی‌شدن گفتمان‌های اجتماعی برساخته می‌شوند (یورگنسن و فیلیپس، ۱۳۹۱: ۱۸۲).

معنای سوم «استعاره‌ها» است. در این زمینه از «گنجینه تفسیری» نام می‌برند. گنجینه تفسیری، خوشه‌های قابل فهم اصطلاح‌ها و توصیف‌ها هستند که اغلب، حول استعاره‌ها یا تصویرهای مشخصی در کنار هم قرار می‌گیرند. این گنجینه‌ها همچون منابعی روانشناختی به افراد کمک می‌کنند که روایت‌هایی از واقعیت بسازند. گنجینه‌های تفسیری معمولاً جنبه‌های معنایی، انتزاعی و نظری مرتبط با ساختارهای ذهنی را توصیف می‌کنند. نظام مفهومی ذهن انسان که اندیشه و کردار آدمی بر آن استوار است، در ذات خود ماهیتی استعاری دارد، اما از آنجا که دسترسی مستقیم به آن در حالت عادی امکان پذیر نیست، برای کشف ساختار این نظام می‌توان از بازنمود، یعنی زبان و طرح مفاهیم و استعاره‌ها، بهره جست. زبان‌شناسان شناختی بر این نظرنند که زبان، الگوهای اندیشه و ویژگی‌های ذهن انسان را بازتاب می‌دهد؛ بنابراین، مطالعه شناختی از این نگاه، مطالعه الگوهای مفهوم‌سازی است. با مطالعه مفاهیم و رفتار می‌توان به ماهیت و ساختار افکار و آرای ذهن انسان پی برد. نظریه‌پردازان دیدگاه شناختی، همان‌گونه که زبان را دارای نظام و ساختار می‌دانند، فکر و اندیشه را نیز دارای نظام و ساختار می‌دانند. از نظر آنان، ساختارمندی‌ای که در زبان وجود دارد، ساختار فکر ما را نیز بازتاب می‌دهد. استعاره تنها مختص زبان ادبی و پدیده‌های زبانی نیست، بلکه ریشه در نظام مفهومی ذهن انسان دارد و کلیدی برای درک آن است (جاناتان پاتر و مارگارت وتزل، ۱۹۸۷)؛ از این‌رو، شناخت استعاره‌های گفتمان داعش، دریچه‌ای به‌رومی فهم ذهنیت و شناخت این

گروه است.

با استفاده از چارچوب ذکر شده و با تکیه بر عناصر زبان و تمرکز بر باورها و نگرش‌ها (ایدئولوژی، نظام اندیشگی)، نحوه ادراک جهان (چارچوب فهم جهان)، استعاره‌ها و شیوه تفسیر، ریشه و خاستگاه زیستی-روانی (شخصیت‌کاوی)، هویت و فرهنگ اجتماعی (سازه‌های ذهنی اجتماعی) می‌توان به مطالعه ریشه‌ها و خاستگاه‌های شناختی داعش پرداخت.

۳. عقاید و نگرش‌ها؛ ایدئولوژی و نظام اندیشگی

از دیدگاه لوسین فیر، ساختارهای ذهنی-فکری، شامل مجموعه باورها، تصورات، طرح‌های کلی ذهنی و ایدئولوژی می‌شود که در افراد جامعه گسترش یافته‌اند و طرز تفکر یا روحیه آن جامعه را تشکیل می‌دهند؛ بنابراین، این ساخت‌ها به‌منزله مجموعه ابزار ذهنی هستند (بیرو، ۱۳۸۰: ۲۲۲). باورها و انگاره‌ها، چگونگی تفسیر محیط پیرامون توسط بازیگران را تعریف و تعیین می‌کنند. این وضعیت، موجب بروز رفتارهایی می‌شود که در بستر ذهنیت و برداشت‌های مختلف شکل می‌گیرند. باورهای خاص کنشگران درباره جهان خارج به آن‌ها انگیزه‌ای می‌دهد که رفتارشان را در این جهان به سمت خاصی سوق دهند. بر این اساس، گفته می‌شود که اگر بتوان نوع باور و تفکر بازیگران امنیتی را در مورد یک پدیده و وضعیت، تغییر داد، رفتار آن‌ها نیز در برابر آن تغییر خواهد کرد (جمالی، ۱۳۹۰: ۱۵۰)؛ بنابراین، قالب‌های ذهنی و فکری کنشگران که به‌مرور زمان شکل گرفته و استحکام یافته‌اند، نوعی تجربه به‌شمار می‌آیند که بازیگران امنیتی براساس آن‌ها درباره دیگران قضاوت می‌کنند. نظام معنایی و به تبع آن، ساختارهای ذهنی، به سه شکل، هویت، منافع، و رفتار بازیگران را شکل می‌دهد:

۱. افکار و عقاید، محدوده انواع باورها را تعیین می‌کنند و به کنشگر می‌گویند که چه چیزی درست و برحق و چه چیزی نادرست و باطل است؛
۲. ساختارهای فکری، نوعی چارچوب معنایی ایجاد می‌کنند که در قالب آن، تعاملات بین‌ذهنی گروهی برقرار می‌شود؛
۳. افکار و عقاید، جهت رفتار کنشگران را تعیین و آن را هدایت می‌کنند

(بلامی، ۱۳۸۶: ۴۸).

ذهنیت‌ها، عقاید، اسطوره‌ها، و باورهای موجود در هر جامعه‌ای نوعی «زمینه فرهنگی» ایجاد می‌کنند که بروز یا عدم بروز خشونت را تقویت یا تضعیف می‌کند (فکوهی، ۱۳۷۸: ۷۹). نگاهی به جوامعی که تروریسم در آن‌ها رشد بیشتری داشته است (مانند عراق و افغانستان) نشان می‌دهد که فرهنگ خشونت، جزئی ذاتی است که نظام اندیشگی بیناذهنی آن‌ها را تشکیل می‌دهد. در محیط‌های قبیله‌ای، امنیت و بقای افراد و قبایل در رقابت با قبایل دیگر بر سر منابع زیستی، عمدتاً به تعداد جمعیت و سلحشوری و توان رزم آن‌ها بستگی دارد. افراد قبیله به اسلحه خو گرفته و به آن عادت کرده‌اند. در چنین فضایی، خشونت دارای ریشه‌های فرهنگی و اجتماعی است و بر مبنای آن تفسیر می‌شود و گروه‌های شرور به آسانی و سرعت رشد می‌کنند (افتخاری، ۱۳۷۸: ۱۲۸).

نحوه تعامل افراد با پیرامون بر چگونگی فهم و تفسیر محیط و رخداد‌های آن مبتنی است؛ به گونه‌ای که افراد از محیط اجتماعی اطراف خود، طرح شناختی و چارچوب ویژه‌ای در ذهن خود می‌سازند و این تصورات به جای واقعیت‌های عینی و بیرونی، هویت و رفتار آنان را تعیین می‌کنند (بروم، ۲۰۰۷: ۱۴). طرز تفکر رادیکال از ایدئولوژی که افراط‌گرایی بر مبنای آن به وجود آمده است، محورها و اصولی مانند نوع برداشت از دین، نحوه نگاه به انسان، نوع نگرش به دنیا و به ویژه تکامل تاریخی حکومت و روابط نهادهای اجتماعی را دربر می‌گیرد؛ بنابراین، اقدامات تروریستی عمدتاً به جای واقعیت‌های عینی، بر تفسیرهای ذهنی از جهان مبتنی است؛ به گونه‌ای که درک تروریست‌ها از محیط از میان عقاید و تمایلات ذهنی‌شان که بازتاب‌دهنده تجربه‌ها و خاطرات گذشته آن‌ها است، عبور می‌کند و از طریق این فیلتر ذهنی شکل می‌گیرد (جمالی، ۱۳۹۰: ۱۶۱). می‌توان گفت، وابستگی‌های ایدئولوژیک و خشک افراط‌گرایان، پایدارترین و مؤثرترین منشاء هویتی-رفتاری آن‌ها به‌شمار می‌آید. اعتقادات درونی در یک نظام فکری ایدئولوژیک به صورت شهودی و متصلب شکل می‌گیرد و به تمام تردیدها پایان می‌دهد (بشلی، ۱۳۷۰: ۷). فرد ایدئولوژیک، ایمان عمیق‌تر و راسخ‌تری دارد و کمتر دچار تردید می‌شود و درعین حال، شور و حرارت افزون‌تری دارد؛ از این رو، اگر

چنین فردی در معرض پذیرش عقاید رادیکال و افراطی همانند انگاره‌های داعش قرار گیرد، قادر است هرگونه اقدام تروریستی‌ای انجام دهد، بدون اینکه ترس یا واهمه‌ای از نابودی خود داشته باشد. ایدئولوژی جهادگر با به‌خدمت گرفتن انگاره‌های ایده‌آل، روند تأیید تندروی را سرعت می‌بخشد. باور تروریست‌ها به ناعادلانه بودن مناسبات سیاسی-اجتماعی موجود و ظالمانه بودن اقدامات غرب، موجب می‌شود که آن‌ها از خود تصور یک قربانی و مظلوم داشته باشند (بروم، ۲۰۰۷: ۲۷).

۴. ریشه و خاستگاه زیستی-روانی (شخصیت‌کاوی)

از منظر بیولوژیکی و زیست‌شناختی، تروریسم، ظهور روانی یک انحراف رفتاری در فرد تروریست است. در روش‌های بیولوژیکی، «عوامل عصبی شیمیایی»، «مطالعات انتقال عصبی سروتین»، «عوامل هورمونی» و «عملکرد کورتکس پیشین» بخش عمده مطالعات مربوط به شکل‌گیری ذهن تروریستی را دربر می‌گیرند. در چارچوب تحلیل‌های روانی، اعتقاد بر این است که روانشناسی تروریسم از محرک‌ها، فهم‌سازی‌ها و انگیزه‌های ناخودآگاهی سرچشمه گرفته است که منشاء آن‌ها، دوران کودکی است. فروید می‌نویسد: «به عقیده من، باید به این اصل اعتراف کرد که در تمام انسان‌ها، گرایش‌های ضداجتماعی و ضدفرهنگی وجود ندارد، ولی در تعدادی از مردم، به اندازه‌ای قوی است که رفتار آن‌ها، سرنوشت جوامع انسانی را تعیین می‌کند. نوشته‌های اولیه درباره ابعاد روانشناختی تأثیرگذار در شکل‌گیری ذهنیت تروریستی و به تبع آن رفتار تروریستی، تحت تأثیر فرمول‌های تحلیل روانی بوده‌اند و جهت‌گیری غالب نظری در آن‌ها، آزمایش‌های کلینیکی بود. دو موضوع اصلی در مرکز این فرمول‌ها عبارتند از: ۱) اینکه انگیزه‌های تروریسم تا حدود زیادی ناخودآگاه است و از دشمنی در برابر والدین ناشی می‌شود؛ و ۲) اینکه افکار تروریستی، زاییده سوءاستفاده و بدرفتاری اولیه است. قدیمی‌ترین نمونه چنین دیدگاهی، نظریه «اختلاف نسل‌های» فروید بود که براساس تعبیر فرویدی از تروریسم، یک واکنش روانی پسرها در برابر پدرها و پدیده نسلی و ریشه‌دار در عقده اودیپ است و از این رو، به مردانگی مربوط می‌شود (کرنشاو، ۱۹۸۶: ۳۹۱-۳۹۲).

۳۹۰). این ایده که تروریسم، ریشه در سوءاستفاده دوران کودکی و «ذهن ناخودآگاه» دارد، در تحلیل‌های روانی خاستگاه تروریسم متداول است. بسیاری از تلاش‌ها برای درک ریشه‌های روانی ذهنیت تروریستی، بر خودستایی^۱ به‌عنوان یک عامل محرک و تشریح‌کننده متمرکز است. از این منظر، رفتار تروریستی، ریشه در یک کاستی شناختی دارد که سبب ایجاد حس «خویش‌تن تخریب‌شده» می‌شود. اساس خودستایی مرضی، ارزش‌گذاری بیش‌ازحد خویش و بی‌ارزش کردن دیگران است. این موضوع در روانشناسی تروریست‌ها بسیار دیده می‌شود. کراپتون، «فیزیولوژی خودستایی» را چارچوبی برای درک درون‌تروریستی می‌داند. براساس نظر او، دو پویایی اصلی خودستایی عبارتند از: حس باشکوه خویش‌تن و تصویر ذهنی والد ایده‌آل‌شده (اگر کامل نباشم، دست‌کم من با چیزی کامل در ارتباطم). این ذهنیت، فرد را به‌سوی گرایش افراطی به رهبران معنوی می‌کشاند و در مورد گروه‌ها نیز با ایجاد حس مشترک شکوه خویش‌تن، آنان را در کنار یکدیگر نگه می‌دارد. در یک توالی، آسیب‌های خودستایانه، خشونت خودستایانه ایجاد می‌کند. مطالعات روانشناسانه نشان می‌دهد که تروریست‌های نوپا، اغلب به‌شدت ضربه‌خورده و مورد سوءاستفاده بوده‌اند و همین موضوع باعث می‌شود که از تحقیر احساسی شدیدی رنج ببرند. آن‌ها با بی‌ارزش کردن دیگران و تقویت ادراک‌های خودستایانه، حس قابل‌تحمل‌تر و عزت‌نفس بیشتری را تجربه می‌کنند. رشد این فهم بی‌ارزش کردن دیگران، به‌مرور صدای منطق و اخلاقیات را در درون آن‌ها خاموش می‌کند. عزت‌نفس ایجادشده بسیار شکننده است و همین مسئله باعث می‌شود که فهم آن‌ها در برابر هرگونه بی‌اعتنایی، توهین به ایده‌ها یا عدم پذیرش آن‌ها، به‌گونه‌ای تهاجمی شکل بگیرد و چنین توهین‌هایی به «آسیب‌های خودستایانه» معروفند و محرک «فهم تهاجمی» و «خشم خودستایانه» به‌شمار می‌روند (آختر، ۱۹۹۹: ۳۵۵-۳۵۰).

بررسی رفتارهای داعش و نشانه‌شناسی زبان و تمرکز بر رفتارهای معنادار آن‌ها بیانگر مشکلات روانی حل‌نشده‌ای است که خود از ریشه‌ها و خاستگاه‌های شکل‌گیری شناخت «جزم‌اندیشانه» و «خشونت‌ورزانه» در آنان بوده است. البته شاید در مطالعه

خاستگاه‌های روانی ذهنیت تروریستی نتوان به شناخت یک نمونه روانشناختی مشخص، یک مجموعه شخصیتی خاص یا یک تفکر کاملاً یگانه دست یافت، اما باید در نظر داشت که هرچند شخصیت‌های متنوع و گوناگونی وارد مسیر تروریسم می‌شوند، باین‌حال، مطالعه خاطرات، گزارش‌های دادگاه، مصاحبه‌های دقیق و تجربه‌های زیسته روانشناسان و روانپزشکان حاکی از این است که افرادی با ویژگی‌های فکری و گرایش‌های شخصیتی مشترک، جذب فعالیت‌های تروریستی می‌شوند.

درک «سازوکار برونی کردن»^۱ و ذهنیت دونیمگی (خود و دیگری، له یا علیه) در درک ریشه‌های شکل‌گیری شناخت تروریستی بسیار مؤثر است. اختلال دونیمگی، ویژگی افرادی است که تکامل شخصیتی آنان در دوران کودکی تحت تأثیر نوع خاصی از آسیب روانی شکل گرفته باشد؛ متخصصان بالینی، جراحات‌های خودشیفتگی را زاینده این آسیب روانی می‌دانند. این حالت، منجر به پیدایش عارضه‌ای می‌شود که کوهات^۲ آن را «خود آسیب‌دیده» نامیده است (رایش، ۱۳۸۱: ۷۰).

افراد دچار خودپنداری آسیب‌دیده، هرگز نمی‌توانند نیمه‌های بد و خوب را به‌طور کامل تلفیق کنند. به‌عبارت دیگر، این افراد جنبه‌های شخصیتی خود را به «خود» و «دیگری» تقسیم می‌کنند. فردی با این مجموعه شخصیتی، وجود غول‌آسای خود را کامل تصور می‌کند و در اثر فرافکنی، همه ضعف‌های تنفرآمیز و بی‌ارزش درونش را به دیگران نسبت می‌دهد. کسانی که وابستگی زیادی به سازوکارهای دونیمگی و برونی کردن دارند، منشأ مشکلات را بیرون از خود جست‌وجو می‌کنند. آن‌ها نیازمند یک دشمن بیرونی هستند تا او را سرزنش کنند. این حالت را می‌توان به‌عنوان یک سازوکار آشکار در وجود کاریزما‌های ویرانگری مانند هیتلر یافت (پُست، ۱۹۸۶: ۶۷۵-۸۸). او قسمت بی‌ارزش خود را به محیط میان‌فردی اطرافش نسبت می‌داد و با حمله به دشمن، آنان را سپر بالای زشتی‌هایی قرار می‌داد که در اصل از آن به‌دور بودند. افرادی با این سبک شخصیتی، قادر به پذیرفتن بی‌کفایتی‌های خود نیستند و به همین سبب در جست‌وجوی قربانیانی هستند تا برای بی‌کفایتی‌ها و ضعف‌های درونی خود، آنان را سرزنش کنند. این

1. Externalization and Splitting

2. Kohut

افراد، تضاد و خودکامگی موجود در لحن تروریسم را بسیار جذاب می‌یابند. گزاره «ما مسئول مشکلاتمان نیستیم، آن‌ها سبب مشکلات ما هستند» از نظر روانی، توجیه مناسبی است برای آنچه به اشتباه در زندگی آنان اتفاق افتاده است. در واقع، در زندگی کسانی که به مسیر تروریسم کشیده شده‌اند، از این دست حوادث تلخ و اشتباه، فراوان است (رایش، ۱۳۸۱: ۷۴).

خاستگاه‌های ذهنی تروریست‌ها را نمی‌توان تنها با تکیه بر یک عامل و متغیر درک کرد. در چارچوب طرح‌شده این پژوهش، عواملی که ذکر می‌شوند باید در کنار هم به تبیین این خاستگاه‌ها پردازند. همان‌گونه که اشاره شد، در این پژوهش عناصر زبان، با تمرکز بر عقاید و نگرش‌ها (ایدئولوژی، نظام اندیشگی)، نحوه ادراک جهان (چارچوب فهم جهان)، استعاره‌ها و شیوه تفسیر، ریشه و خاستگاه زیستی-روانی (شخصیت‌کاوی)، هویت و فرهنگ اجتماعی (سازه‌های ذهنی اجتماعی) به‌عنوان مبانی تبیین شناخت تروریستی در نظر گرفته شده‌اند. در بررسی داده‌های موجود از گروه تروریستی داعش درمی‌یابیم که یکی از مؤلفه‌های مهم و مؤثر در شکل‌گیری آن، خاستگاه روانی و زیستی است که توضیحاتی درباره آن مطرح شد و در استخراج کدها، در نظر گرفته شده‌اند.

۵. هویت و فرهنگ اجتماعی

در بسیاری از پژوهش‌هایی که درباره گروه تروریستی داعش انجام شده است، گفته می‌شود که تروریست‌ها، افراد جوانی هستند که به‌شدت از فقدان اعتماد به نفس رنج می‌برند و به تحکیم هویت خود نیاز دارند (اولسون، ۱۹۸۸). براساس مصاحبه‌هایی که تیلور و کوپل با عده‌ای از تروریست‌های دستگیر شده انجام داده‌اند، مشخص شد که بسیاری از تروریست‌های خشن، در واقع، به دنبال یافتن یک هدف و خود ارزشمند هستند (تیلور و کوپل، ۱۹۹۴). در همین مورد، اریک/اریکسون بر این نظر است که نوجوانان برای رسیدن به یک مرحله از هویت با ایدئولوژی‌هایی روبه‌رو می‌شوند که به آن‌ها در تعریف از خود کمک می‌کنند. تک‌بعدی‌سازی هویتی، زمینه‌ساز انقباض روانشناختی و انقباض روانی، هموارکننده مسیر رادیکالیسم است. فرد در چنین شرایطی به سمت بروز رفتارهای روان‌پیشانه حرکت می‌کند. از دیدگاه اریک اریکسون (روانکاو

پیرو فروید)، هنگامی که فرد از کسب یک هویت یکپارچه براساس ارزش‌های خانوادگی، اجتماعی و دستورهای تربیتی و آموزشی در جامعه خود ناتوان باشد، هویت منفی در او شکل می‌گیرد و به سمت اعمال و رفتارهای جنایی و بزهکارانه می‌رود (اریک اریکسون، ۱۹۵۹). کنترل بیش‌ازحد والدین به‌عنوان مانعی در برابر توسعه استقلال فرزندان قرار می‌گیرد و به بحران هویتی می‌انجامد که در آن، مبارزات خشونت‌آمیز، گریزناپذیر است. درنهایت، بسیار محتمل است که کسانی که دچار سردرگمی هویتی هستند و حالت‌های انزواگرایانه‌ای دارند، در پاسخ به دردهای آنومی خود به گروه‌های تروریستی بپیوندند (فراکوتی، ۱۹۸۲). مناخیم بیگین با تفسیری نئودکارتی، این حالت از جست‌وجوی هویت در جوانان را با این جمله که از دیدگاه آنان «من می‌جنگم، پس هستم» توضیح می‌دهد. این حالت بی‌هویتی و جست‌وجوی هویتی نو، میل شدید به عضویت در گروه و قرار گرفتن در آغوش سرپرستی رهبری صمیمی و کاریزماتیک را نیز به‌همراه دارد (روزنبرگ و اسمالی، ۲۰۰۲).

وینستون سیک در مقاله «رویکرد فرهنگی برای بازشناسی بنیاد شناختی تروریسم»، کوشیده است یک بنیان فرهنگی برای موضوع تروریسم تعریف کند و در واقع، رفتار تروریستی از نظر او بازتاب فرهنگ تروریستی است. در این فرهنگ، تروریسم یک موضوع عادی، هنجار یا ارزش است که کسانی که درون این فرهنگ هستند، از طریق آن، خود و رفتارشان را توجیه می‌کنند. تروریسم یک مناقشه فرهنگی است که در محیط تروریستی روی می‌دهد، یعنی محیطی که زمینه‌ساز تروریست شدن افراد می‌شود. به همین دلیل، پژوهشگران نمی‌توانند تروریسم و شخصیت تروریستی را تحلیل کنند، زیرا برایشان قابل درک نیست. تحلیل شبکه فرهنگی، مبتنی بر ساخت عملیات پژوهش است که از زمینه‌های مردم‌شناختی، فرهنگی، روانشناختی و تصمیم‌سازی تغذیه می‌کند. روش فرهنگی، مفاهیم، باورها و ارزش‌هایی که بر تصمیمات تأثیر می‌گذارند را می‌سنجد. به‌گونه‌ای پیچیده‌تر، برخی از این مفاهیم و داده‌های درونی آن، ارزیابی می‌شوند. از این منظر، تروریسم با استفاده از عناصر فعالیت‌های داوطلبانه، استخدام در یک گروه ایدئولوژیک و حمایت و ارتباطات اجتماعی مدرن و با به‌کارگیری افراد معمولی در خدمت اهداف سازمانی، از طریق بهره‌برداری از اندیشه‌های ضدظلم و ستم و مظلومیت و به‌کارگیری ایده‌های مذهبی در

خدمت اندیشه تروریستی عمل می‌کند (سیک، ۲۰۱۰: ۳۰-۲۵).

توجه به این موضوع در بررسی فرهنگی ریشه‌های شناختی اهمیت دارد که الزاماً همه تروریست‌ها، افرادی جانی و روانی نیستند، بلکه برخی از آنها نیز تحصیلکرده‌اند و وضعیت زندگی مناسبی دارند. همچنین، تحصیل، تأثیر مستقیمی بر عدم حمایت از تروریسم ندارد. مطالعات گروه‌های تروریستی در پاکستان نشان می‌دهد که همه کسانی که در این گروه‌ها فعال بودند، فاقد تحصیلات، خیلی فقیر، ساده و کندذهن و افسرده نبوده‌اند، ولی همگی عمیقاً مذهبی بودند. به نظر می‌رسد که دین در توجیه بسیاری از آرای تروریستی و راه‌هایی که پیش روی آنها می‌نهد، تأثیر اساسی دارد، ولی لزوماً این تروریسم نیست. ابزار دوم تروریست‌ها، احساسات عمومی علیه ستم حاکم است که آنها به گونه‌ای سفسطه‌آمیز و عموماً با بهره‌گیری از شبکه‌های ارتباط جهانی، می‌خواهند نشان دهند که یک جنگ از سوی غربی‌ها علیه اسلام به راه افتاده است.

سومین ابزار تروریسم برای اداره امور خویش، شکل دادن به ذهنیت روانشناختی توجیه‌گر است که طی آن، نیروهای تازه‌وارد با کمال میل، فعالیت‌های تندروانه و کشتار و حمله انتحاری انجام می‌دهند، اما احساس گناه یا عذاب وجدان ندارند. این کارکرد روانی، بیش از هرچیز در این اندیشه بنیادگرایان ریشه دارد که تصور می‌کنند، ذهن خدا را خوانده‌اند و به عبارت دیگر، اهداف، انگیزه‌ها، اندیشه و کارهایشان، خدایی است. این تصور، توجیه‌گر عدم تساهل آنان در برابر اندیشه‌های دیگران و حتی مؤمنانی می‌شود که با آنها همسو نیستند. آنها معتقدند، راه راست تنها در دریافت خودشان وجود دارد و همه راه‌ها، ناراست است. آنها با استفاده از چارچوبی فرهنگی، پیام‌های جذابی می‌سازند. فرهنگ در اینجا به معنای مجموعه‌ای از باورها، ارزش‌ها و عقایدی است که به الگوی ذهنی افراد مربوط می‌شود و در محتویات ذهنی آنها ریشه دارد. گروه فرهنگی، جمعیتی است که ایده منافع مشترک بین افراد، آنها را به هم متصل می‌کند. گروه فرهنگی، با گروه مردم‌شناختی یعنی گروهی که بر پایه ملیت، تحصیلات مشترک و موارد مشابه شکل گرفته است. متفاوت است، ولی ارتباط‌هایی با آن دارد. در مواردی تفاوت‌های مردم‌شناختی (دموگرافیک) یک گروه فرهنگی، بر جذابیت یک ایده فرهنگی تأثیر

گرفتن عوامل دیگری مانند «خانواده و گروه‌های اجتماعی» است. روانشناسان اجتماعی، در پی پژوهش‌های اولیه لویون^۱ درباره رفتار گروهی، به بررسی این فرضیه پرداخته‌اند که عضویت در گروه‌های بزرگ و گمنام، سبب می‌شود که فرد در مقایسه با زمانی که تنها است، افکار و هویت متفاوت‌تری داشته باشد و رفتارهای پرخاشگرانه‌تر و ضداجتماعی‌تری از خود نشان دهد. این دیدگاه در پژوهش‌های آزمایشگاهی که نشان می‌دهد گروه‌ها بیش از افراد، پرخاشگری نشان می‌دهند، تأیید شده است. زیملباردو (۱۹۶۹) برای تبیین این تأثیر، نظریه «فردیت‌زدایی» را مطرح کرده است. بنابر این نظریه، عضویت در گروه سبب می‌شود که شخص هویت، ذخیره شناختی پیشین، و احساس مسئولیت خویش را از دست بدهد و در نتیجه، بازداری وی در نشان دادن رفتارهای اجتماعی منفی که معمولاً به واسطه معیارهای درونی سرکوب می‌شوند، کاهش می‌یابد. این یافته که افکار منفی و بعد منفی رفتار انسان، در نتیجه فردیت‌زدایی، شدت می‌یابد در پژوهش‌های بعدی نیز اثبات شده است (عبدالملکی، ۱۳۹۴: ۵۹-۵۸).

بر اساس بحث‌های مطرح‌شده، می‌توان الگوی نظری زیر را برای مطالعه نحوه شکل‌گیری شناخت تروریستی با استفاده از نرم‌افزار Xmind رسم کرد.

نمودار شماره (۲). الگوی کلی نحوه شکل‌گیری شناخت تروریستی



نتیجه‌گیری

خاستگاه‌های شناختی با «الگوهای اندیشگی»، برای ارائه «طرح‌واره‌های ذهنی» و «مختصات خودپنداری» در ارتباط است؛ از این رو، «تعبیر» افراد از رویدادها به شکل‌گیری مجموعه رفتاری خاصی می‌انجامد. خاستگاه شناختی به نحوه «درک و تفسیر» موضوعات از سوی افراد و «منابع و ریشه‌های» شکل‌گیری این درک اشاره دارد و مصدر پمپاژکننده «ذهنیت» است. برای درک کنش افراد باید به خاستگاه صدور و ساخت ذهنیت آن مراجعه کرد. بررسی خاستگاه شناختی یک رفتار که به درک ریشه‌های محرک عملکردی خاص می‌انجامد، نمی‌تواند تنها به بررسی مؤلفه‌های بیولوژیکی یا محیطی محدود شود. شاید بتوان نقش یکی از این دو را در هر نوع بررسی‌ای پررنگ‌تر کرد، ولی بررسی خاستگاه‌شناسانه یک مجموعه رفتار خاص، نیازمند در نظر گرفتن مؤلفه‌های چندجانبه‌ای است که ابعاد مختلف آن را دربر گیرد و تبیین جامع و دقیق‌تری ارائه دهد؛ از این رو، در این پژوهش که مطالعه خاستگاه‌شناختی تروریست‌های داعش مدنظر بود، تلاش شد با نگاهی جامع، به بیشتر مؤلفه‌های مؤثر بر شکل‌گیری ذهن یک داعشی توجه شود. با این هدف در ابتدای پژوهش جستار نظری انجام‌شده به ارائه الگویی منجر شد که مؤلفه‌های دخیل را دربر می‌گرفت. برای این بررسی، به توجه به ظرفیت شناختی، یعنی کارکردهای ذهنی از قبیل حافظه، توجه، تمرکز، زبان، و یادگیری که به پیش‌بینی نتایج برای رسیدن به استنباط‌های معقول می‌پردازد، نیازمند بودیم. ظرفیت شناختی را باید همراه با سبک شناختی در نظر گرفت که به شیوه‌های فکر کردن اشاره دارد و به گرایش‌ها، تعصبات، و تمایلات در تصمیم‌سازی‌ها می‌انجامد و باعث می‌شود که فرد بر موضوعی تأکید داشته باشد یا موضوع دیگری را نادیده بگیرد. بررسی سبک‌شناختی تروریست‌های افراط‌گرا، براساس مؤلفه‌های ظرفیت‌شناختی آنان، نشان‌دهنده این است که آنان دارای بیشترین «پیچیدگی شناختی» و «کمترین انعطاف شناختی» هستند. همچنین، افراط‌گرایان دارای «کمترین تحمل وضعیت ابهام» و تمایل و نیازمند به «یکپارچگی و قطعیت» در امور هستند.

برای مطالعه خاستگاه شناختی گروه داعش و ترسیم الگوی ذهنی آن، می‌توان از چارچوب «شناخت اجتماعی» استفاده کرد که از جمله «رویکردهای تعاملی» است

و در ارتباط با نظریه «میدان» قرار می‌گیرد که براساس آن، شکل‌گیری یک شناخت و کنش و رفتار مبتنی بر آن، تابعی از تعامل میان شخص و محیط است؛ بنابراین، عوامل درونی و بیرونی، هر دو، بر افکار و رفتار انسان تأثیر می‌گذارند. از این منظر در مطالعه شناختی از تروریست‌های داعش بر بنیاد مؤلفه‌هایی مانند زبان، هویت، و خویشتن، جهت‌گیری‌های روانی بر مبنای خاستگاه زیستی-روانی، فرهنگ اجتماعی، استعاره‌ها و گنجینه‌های تفسیری، باورها و نگرش‌ها می‌تواند شکل بگیرد. در این چارچوب، بر ایدئولوژی و نظام اندیشگی، نحوه ادراک جهان و جهان‌بینی، استعاره‌ها و شیوه تفسیر و دورنی کردن پدیده‌های بیرون، شخصیت‌کاوی و بررسی روحيات و وضعیت روانی و سازه‌های ذهنی اجتماعی تأکید می‌شود. هر زمینه فرهنگی و وضعیت اجتماعی در بین افراد یک سیستم، وضعیت و درک بیناذهنی خاصی را ایجاد می‌کند و می‌تواند عقاید، اسطوره‌ها و باورهای ویژه‌ای را ایجاد کند که بروز یا عدم بروز خشونت را تقویت یا تضعیف می‌نماید. باورهای خاص کنشگران درباره جهان خارج، به آن‌ها انگیزه می‌دهد که رفتارشان را در این جهان به سمت خاصی سوق می‌دهند. بر همین اساس گفته می‌شود که اگر بتوان نوع باور و تفکر بازیگران امنیتی را به یک پدیده و وضعیت تغییر داد، رفتار آن‌ها در برابر آن نیز تغییر خواهد کرد.*

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

منابع

- افتخاری، اصغر (۱۳۷۸)، *خشونت و جامعه*، تهران: نشر سفیر.
- _____ (۱۳۹۱)، *امنیت*، تهران: انتشارات دانشگاه امام صادق (ع).
- بشلر، ژان (۱۳۷۰)، *ایدئولوژی چیست؟* ترجمه علی اسدی، تهران: شرکت سهامی انتشار.
- بلامی، الکس (۱۳۸۶)، *جوامع امن و همسایگان*، ترجمه محمود یزدان‌فام، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- بیرو، آلن (۱۳۸۰)، *فرهنگ علوم اجتماعی*، ترجمه باقر ساروخانی، تهران: کیهان.
- جمالی، جواد (۱۳۹۰)، «مدل تئوریک تحلیل افراط‌گرایی»، *آفاق امنیت*، شماره (۱۲).
- رایش، والتر (۱۳۸۱)، *ریشه‌های تروریسم*، ترجمه سید حسین محمدی نجم، تهران: سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، دانشکده فرماندهی و ستاد دوره عالی جنگ.
- شکرکن، حسین و دیگران (۱۳۹۰)، *مکتب‌های روانشناسی و نقد آن*، تهران: انتشارات سمت.
- عبدالملکی، سعید (۱۳۹۴)، *تحلیل روانشناختی پدیده داعش، با تأکید بر روان‌شناسی سیاسی*، تهران: نشر علم.
- فکوهی، ناصر (۱۳۷۸)، *خشونت سیاسی؛ نظریات، مباحث، اشکال و راهکارها*، تهران: پیام امروز.
- قناعتی‌پناه، احمد (۱۳۹۵)، *ما در برابر آن‌ها: تحلیلی بر روانشناسی سیاسی گروه تروریستی داعش*، قابل دسترسی در <http://anthropology.ir>.
- کریمی، یوسف (۱۳۹۳)، *روانشناسی اجتماعی*، تهران: انتشارات ارسباران.
- یورگنسن، ماریان و لوئیز، فیلیپس (۱۳۹۱)، *نظریه و روش در تحلیل گفتمان*، ترجمه هادی جلیلی، تهران: نشر نی.
- Akhter, S. (2000), "The Psychodynamic Dimension of Terrorism", *Psychiatric Annals*, No.29, pp.350-55.
- Borum, R. (2007), *Psychology of Terrorism*, University of South Florida: [http://world defense review. Com /docs/ psychology of Terrorism](http://worlddefensereview.com/docs/psychology%20of%20Terrorism).
- Dodge, K. & Schwartz, D. (1997), "Social Information Processing Mechanisms in Aggressive Behavior", In D. Stoff, & J. Breiling, (Eds.). *Handbook of antisocial behavior*. New York: John Wiley & Sons, Inc.

- Crenshaw, M. (1986), "The Psychology of the Self. L.Z. Freedman & Alexander (EDS), *Perspective on Terrorism*, Wilmington, Delawer: Scholarly Resource.
- Creswell, J. (2003), *Research Design, Qualitative, Quantitative and Mixed Methods Approaches. 2th Edition*, California: Sage Publications.
- Davies, B. and Harre, R. (1990), "Positioning the Discursive Production of Selves", *Journal for The theory Social Behavior*, Vol. 20, pp. 43-65.
- Erikson, E. (1959), "Identity and the life cycle, 171". *Psychological Issues Monograph 1*, New York: International University Press.
- Ferracuti, F., and Bruno, F. (1981), "Psychiatric Aspects of Terrorism in Italy". *In The Mad, the Bad and the Different:Essays in Honor of Simon Dinitz*, edited by: I. L. Barak-Glantz and C. R. Huff. Lexington, MA:Lexington Books.
- Hollway, W. (1989), *Subjectivity and Method in Psychology: Gender, Meaning and Science*, London: Sage.
- Hollway, W (1995), *Feminist Discourse and Women`s Heterosexual Desire*, in S. Wilkinson and Kitzinger, *Feminism and Discourse: Psychological Perspective*, London: sage.
- Dollard, J, Dobb, L., Miller, N., Mower, O.H. and Sears, R. (1939), *Frustration and Aggression*, New Haven, CN: Institute of Human Relation.
- Justin, F. (2004), *Bush on the Couch: Inside the Mind of the President*, NewYork: HarperCollins.
- Lass well, H. (1930), *Psychopathology and Politics*, Chicago, IL: University of Chicago Press.
- Lezak, M. D. (1995), *Neuropsychological Assessment*. 3rd ed. New York: Oxford University Press.
- Millgramm, S. (1974), *Obedience to Authority: An Experimental View*, New York: Harper a Row.
- Olsson, P. A. (1988), "The Terrorist and the Terrorized: Some Psychoanalytic Consideration". *Journal of Psychohistory* 16.
- Post, J. (1986), "Narcissism and the Charismatic Leader- Follower Relationship", *Political Psychology* 7.
- Potter, J and Weherell, M. (1987), *Discourse and Social Psychology*. London: Sage.
- Rosenberg, D., Waddell, L. and Smalley, S. (2002). *A Troubled Teenager's Tragic Flight Plan*, Newsweek, January 21.
- Satterfield, J. M. (1998). *Cognitive-Affective States Predict Military and Political Aggression and Risk Taking*, Sage Publication.

Sieck, W. R., Rasmussen, L. J. et al. (2010), "Cultural Network Analysis: A Cognitive Approach to Cultural Modeling". *Network Science for or Military Coalition Operations: Information Extraction and Interaction*.

Sidanius, J. (1985), "Cognitive Functioning and Sociopolitical Ideology Revisited", *Political Psychology*, No.6, pp. 637-661.

Sidanius, J., and F. Pratto (1999), *Social Dominance: An Intergroup Theory of Social Hierarchy and Oppression*. Cambridge, UK: Cambridge University Press.

Skinner, F. B. (2005), *Walden Two*, Indianapolis, IN: Hackett Publishing.

Taylor, M., and Quayle, E. (1994). *Terrorist Lives*, London: Brassey's.

